



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۲۷) أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲۸) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۲۹) وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۳۰) إِذْ عَرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْغِيَادُ (۳۱) فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۳۲) رُدُّوهَا عَلَيَّ فَفُطِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ (۳۳) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ (۳۴)﴾

حمل بر تمثیل بودن بخش‌های اختلافی قصص انبیا

قصصی که قرآن کریم برای تثبیت آن اصول ادعایی خود بعد از برهان نقل می‌کند، برخی از آنها واقعیت خارجی دارد و در خارج اتفاق افتاده و برخی از آنها بین مفسران مورد اختلاف نظر است که عده‌ای از مفسران آنها را بر جریان عادی و عده‌ای هم بر جریان تمثیل حمل می‌کنند. قصه حضرت آدم (سلام الله علیه)، جریان حضرت داود، جریان حضرت سلیمان و جریان حضرت ابراهیم با آن مهمان‌هایی که آمدند، اینها مورد اختلاف نظر بین مفسران است؛ برخی‌ها به همین جریان ظاهری و امور عادی حمل کردند و برخی‌ها هم این را به صورت تمثیل تفسیر کردند. جریان حضرت مریم و مادر شدن ایشان را خداوند در سوره «مریم» به صراحت بیان فرمود که ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾^۱ فرمود این يك تمثیل است. در حالت تمثیل هم گاهی فرشته‌ها مأموریت خودشان را

ابلاغ می‌کنند؛ نظیر آنچه این فرشته به حضرت مریم (سلام الله علیهما) فرمود که من مأمورم ﴿إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^۱ و نظیر فرشته‌هایی که برای تبشیر پدر شدن حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) و هم تعذیب و انداز برای قوم لوط وارد شدند و سلام گفتند، با احترام وارد شدند، مهمانی حضرت را به حسب ظاهر قبول کردند و مانند آن، پس این چنین نیست که در همه تمثلات حکم یکسان باشد.

قصه آدم (علیه السلام) مؤید تمثّل بودن بخش‌های اختلافی

مطلب بعدی آن است که در تمثّل، عمده آن شخصی است که این حالت برای او پیش می‌آید؛ اما اینکه شیطان را که در آن عالم دید و آیا شیطان هم به مقام برتری نائل می‌شود یا نه، بر این دلیلی نیست؛ مثل اینکه در همان عالم رؤیا شیطان برای وجود مبارك حضرت ابراهیم متمثّل شد تا جلوی «ذبح» فرزند را بگیرد که ایشان او را رجم و رمی کردند. جریان حضرت آدم که سرفصل همه این قصه‌هاست و بین اهل تفسیر اختلاف نظر هست که عده‌ای بر همین ظاهر حمل می‌کنند و عده‌ای هم بر جریان تمثّل، آنهایی که بر جریان تمثّل حمل می‌کنند می‌گویند قبل از خلقت حضرت آدم، خدای سبحان به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ که آنها هم يك سؤال استفهامی داشتند، نه استنکاری و اعتراضی ﴿قَالُوا أَوْ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^۲ این برای قبل از خلقت بود، بعد در جریان خلقت فرمود ما آدم را از «حما مسنون» و از «صلصال»^۳ و از «تین» و «تراب»^۴ مانند آن خلق کردیم ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ از آن به بعد به فرشته‌ها دستور داد ﴿فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۵، این صحنه در زمین اتفاق افتاد و حضرت آدم به آسمان نرفته بود؛ کل خلقت و دستور سجده هم در زمین بود. بعد از اینکه حضرت آدم را آفرید و قبل از جریان سجده کردن ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۶

۱. سوره مریم، آیه ۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

۳. سوره حجر، آیات ۲۶ و ۲۸ و ۳۳. ﴿مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ﴾.

۴. سوره آل عمران، آیه ۵۹. ﴿كَمْثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾.

۵. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۶. سوره بقره، آیه ۳۱.

پیش آمد، خدا حضرت آدم را در این زمین خلق کرد، روح را به او افاضه کرد که این انسان شده و مسئله تعلیم اسما مطرح شد که ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ در همین زمین بود. در بخش سوم؛ یعنی اول خدای سبحان حضرت آدم را با روح و بدن در این زمین خلق کرد، بعد جریان تعلیم اسما پیش آمد که اسمای الهی را به آن حضرت تعلیم داد، بعد اسمای الهی را به فرشته‌ها عرضه کرد که معنای آن چیست؟ فرشته‌ها گفتند: ﴿عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتُبْنُونَ بِأَسْمَاءٍ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا﴾،^۱ بعد خدای سبحان به همین حضرت آدمی که در زمین بود فرمود: ﴿يَا آدَمُ أَتُبْنُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾^۲ که حضرت آدم معلّم فرشته‌ها شده، البته در حدّ «انباء» و نه در حدّ تعلیم ﴿يَا آدَمُ أَتُبْنُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ همه اینها در صحنه زمین بود؛ بعد خدای سبحان به ملائکه فرمود: ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ حالا که دیدید او در حدّ «انباء» معلّم شماست، او توانست اسمای الهی را فرا بگیرد و شما فاقد این قدرت بودید ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ و ابلیس هم در جمع ملائکه‌ای بود که خدا را عبادت می‌کردند ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۳ بعد ذات اقدس الهی به ابلیس فرمود چرا سجده نکردی؟ گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۴ مثلاً من بهتر از او هستم، بعد جریان آزمون و ورود به بهشت مطرح شد که همه اینها در همین زمین اتفاق افتاد؛ حضرت آدم را که به معراج و آسمان‌ها نبردند، در همین زمین اتفاق افتاد. فرمود این بهشت است، وارد بهشت می‌شوی و از همه برکات بهشت استفاده می‌کنی؛ ولی از آن درخت استفاده نمی‌کنی.

پرسش: آیا «ملاً اعلیٰ» در زمین قرار گرفته است؟

پاسخ: خیر، موجودات «ملاً اعلیٰ» برای موجود زمینی سجده کردند، نه اینکه حضرت آدم به «ملاً اعلیٰ» رفت؛ حالا همه اینها مسئله «تمثّل» را تأیید می‌کند.

۱. سوره بقره، آیات ۳۱ و ۳۲.

۲. سوره بقره، آیه ۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۳۴.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۲؛ سوره ص، آیه ۷۶.

پس وجود مبارك حضرت آدم در زمین بود کلّ این صحنه‌ها در زمین اتفاق افتاد؛ یعنی تعلیم «اسماء» در زمین اتفاق افتاد، «انباء» و عرضه «اسماء» بر ملائکه وقتی بود که آدم در زمین بود، درخواست فرشته‌ها از حضرت آدم که معلّم اینها شود در زمین بود، معلّم شدن حضرت آدم نسبت به فرشته‌ها در حدّ «انباء» و نه در حدّ تعلیم در زمین بود، دستور سجده برای حضرت آدم که ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ﴾ در زمین بود، همه فرشته‌ها «کلّهم أجمعین» برای انسانی که در زمین بود سجده کردند و ابلیس امتناع کرد، گفتاری اعتراض‌آمیز از طرف خدا به او شد که چرا سجده نکردی؟ او هم بهانه بدی آورد که ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾، بعد آزمون الهی اتفاق افتاد و حضرت آدم و حوا را وارد بهشت کردند که در همین زمین بود ﴿يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾؛ پس اینها مسئله «تمثّل» را تأیید می‌کنند، نه اینکه حضرت آدم را بردند آسمان و در آسمان اهل «ملاّ اعلی» بر او سجده کردند، نه اینکه بهشتی آن‌جا بود و حضرت آدم را بردند آسمان، اینها که در قرآن نیست. این چند آیه‌ای که در کنار هم در سوره مبارکه «بقره» است را ملاحظه بفرمایید، همه این حوادث در زمین اتفاق افتاد و این تأیید می‌کند که کلّ جریان حضرت آدم از تعلیم «اسماء»، از عرضه بر ملائکه، از اظهار عجز ملائکه، از تعلیم ملائکه توسط حضرت آدم در حدّ «انباء»، از اعتراض ابلیس، از ورود در بهشت، از نهی از «شجره»، از ارتکاب از آن «شجره»، از خروج از آن «شجره» کلاً در عالم مثال بود.

بیان قرآنی قصّه آدم (علیه السلام) و نشانه تمثّل بودن آن

شما این يك صفحه سوره مبارکه «بقره» را حداقل ده بار ببینید، سخن در این نیست که ما حضرت آدم را به «ملاّ اعلی» بردیم و آن‌جا به فرشته‌ها گفتیم سجده کنید؛ بعد از اینکه حضرت آدم را در زمین آفرید - قصه آن از آیه سی به بعد است - طلیعه قصه این است که ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ

فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ ﴿٣١﴾ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

فرمود من می‌خواهم در زمین خلیفه قرار بدهم این اصل اول؛ حالا در زمین خلیفه قرار داد، همین خلیفه‌ای که در زمین است مدرسه او هم در زمین بود ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾؛ یعنی آدمی که در زمین خلق کرد خدا این را به آسمان‌ها برد آن‌جا تعلیم داد یا در همین زمین تعلیم داد؟ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾، این مقطع دوم، مقطع سوم: ﴿ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾^۱ خدای سبحان این حقایق «اسماء» را به فرشته‌ها عرضه کرد و از آنها سؤال کرد اینها چه هستند؟ ﴿فَقَالَ أَتُبْتُونِي بِأَسْمَاءٍ هَؤُلَاءِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ اگر شما راست می‌گویید و می‌توانید خلیفه من باشید، چون من با اسمای خودم کار می‌کنم - این «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۲ که در دعای «کمیل» و مانند «کمیل» هست - من با «اسماء» کار می‌کنم.

تبیین مظهر اسمای الهی بودن ائمه اهل بیت (علیهم السلام)

اینکه ائمه (علیهم السلام) فرمودند ما مظهر اسمای الهی^۳ و مظهر «کلمات تامّات»^۴ هستیم همین است؛ ما با اسم خدا سر و کار داریم و از اسم خدا کمک می‌گیریم، به اسم خدا! درست است «بالله» توکل می‌کنیم، «بالله» معتصم هستیم، «بالله» متوسّل هستیم، اما می‌گوییم ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ و اسم یعنی اسم، این «باء» چه برای استعانت باشد و چه برای غیر استعانت باشد ما با اسم خدا کار داریم؛ اسم خدا هم لفظ نیست يك، مفهوم نیست دو، اعیان خارجی نیستند سه، اینها ولو انبیا و اولیا باشند مظاهر اسمای الهی هستند چهار. ما در مرحله چهارم از پشت چهار پرده صدا می‌زنیم این الفاظ، اسماء الأسماء الأسماء و آن اسمایی که «مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» کارساز است. ما با اسم زندگی می‌کنیم و از اسم خدا کمک می‌گیریم؛ اینکه می‌گوییم «یا رازق»، «یا خالق» و «یا

۱. سوره بقره، آیه ۳۱.

۲. بلد الامین، ص ۱۸۸.

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۱۴۴: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى».

۴. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۹: «وَنَحْنُ الْكَلِمَاتُ الَّتِي تَلَقَّاها آدَمُ مِنْ رَبِّهِ».

شافی»، این شافی يك لفظ است يك، مفهوم دارد دو؛ این لفظ و آن مفهوم کارساز نیستند و مظهر این شافی که اولیای الهی هستند کارساز نیستند، اینها وسیله می‌باشند سه، اینها مظهر آن ظاهر هستند و آن ظاهر کارساز است و ما با آن کار داریم؛ اینکه فرمود: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ﴾^۱ نه لفظ را و نه آن مفهوم ذهنی که در اذهان همه است، اینکه ائمه فرمودند ما مظاهر «اسمای حسنا» هستیم؛ یعنی ما در مرحله سوم هستیم و آن «اسمای حسنا» در مرحله چهارم است، ما با آن مرحله چهارم کار داریم ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ چه «باء» برای استعانت باشد و چه «باء» برای ابتدا باشد، ما با آن اسمی کار داریم که «مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» که ائمه مظهر آن هستند؛ نه با لفظ، نه با مفهوم، نه با اولیای الهی، چون اولیای الهی وسیله هستند و ما به آنها توسل می‌جوییم، آنکه کارساز است همان ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۲ است، البته این لفظ به احترام آن مفهوم، این مفهوم به احترام آن مصادیق، این مصادیق به احترام آنکه مظهر آن ظاهر هستند قداستی دارند که حتی بی‌وضو نمی‌شود دست زد، اینها سر جایشان محفوظ هستند؛ اما آنکه کارساز است و ارکان عالم را اداره کرده است، قسم چهارم است.

این «اسماء» را هر کسی نمی‌تواند یاد بگیرد، حتی ملائکه؛ لذا وقتی ﴿عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتُبْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، فرشته‌ها عرض کردند ﴿لَا عَلِمَ لَنَا﴾ که همه اینها در همین زمین اتفاق افتاده؛ یعنی مادامی که حضرت آدم از «حما مسنون» در زمین خلق شد، ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ شد، تعلیم «اسماء» شد، آدم در زمین بود که این «اسماء» به فرشته‌ها عرضه شد و آدم باخبر است. از فرشته‌ها سؤال شد که ﴿أَتُبْتُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ عرض کردند ما آشنا نیستیم، خدای سبحان به همین آدمی که در زمین هست می‌فرماید: ﴿يَا آدَمُ أَتُبْتُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾

۱. سوره اعلی، آیه ۱.

۲. سوره حشر، آیه ۲۴.

فرشته‌هایی که در «ملاً اعلی» هستند با آدم زمینی دارند صحبت می‌کنند، در مدرسه آدم زمینی زانو زدند و آدم زمینی اسمای الهی را در حدّ «انباء» و نه در حدّ تعلیم به فرشته‌ها یاد داد که همه اینها نشان می‌دهد «تمثّل» است.

چگونگی هبوط آدم (علیه السلام) و تمثّل بودن جریان او

پرسش: مسئله هبوط پس چیست؟

پاسخ: هبوط یعنی از این «تمثّل» و درجه پایین بیا. الآن ما داریم حرف می‌زنیم و بدن ما در مسجد هست، آهنگ حرف‌ها در مسجد هست، گفتن و شنیدن در مسجد هست، اما مطالب که در مسجد نیست؛ این مطالب برای گذشته و حال و آینده و بالا و پایین همه را در برمی‌گیرد، این مطالب و معارف دیگر زمانی و زمینی نیست و اگر کسی در آن فضا باشد دیگر در زمان و زمین نیست. در آن نشئه يك مدرسه ملکوتی تشکیل شد که حضرت آدم شد معلم و شاگردان او شدند فرشته‌ها آن هم در حدّ «انباء»، به آنها فرمود. در همان فاز و فضا بهشتی ترسیم شد و فرمود برو بهشت و از همه «نعم» استفاده کن و از آن درخت استفاده نکن. در آن صحنه، آزمونی پیدا شد و بعد ابتلائی و ترك اولی^۱ و مانند آن که دیگران پنداشتند و بعد به او گفتند از این حالت بیرون بیا که از این حالت بیرون آمد؛ کلّ صحنه در زمین بود، نه اینکه حضرت رفته آسمان و از آسمان آمده در سراندپی^۱ و از جای دیگر وارد تاریخ و روایات ما شده باشد.

چگونگی تعلیم اسما به آدم (علیه السلام)

پرسش: فرمودید اسمای حسناى الهی از مقوله درك نیست، چیزی که از مقوله درك نیست چگونه قابل تعلیم است؟

پاسخ: بله، تعلیمِ شهودی است و نه تعلیمِ مفهومی و مدرسه‌ای، عبری و عربی در کار نیست. شما می‌بینید انسان در عالم رؤیا چیزهایی یاد می‌گیرد، می‌شنود و خیال می‌کند این لفظ را شنیده؛ ولی معنا را القا می‌کند. وجود مبارك

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۹۵؛ «و سَأَلَهُ عَنْ أَكْرَمِ وَاِدٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَقَالَ وَاِدٍ يُقَالُ لَهُ سَرَّالْهَيْبُ سَقَطَ فِيهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ».

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي»^۱ و اینکه گفته است «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»^۲ که لفظ نیست، اینکه مفهوم نیست.

پرسش: حضرت آدم چطوری خبردار شد؟

پاسخ: چون حضرت آدم «خلیفه الله» است، اگر خلیفه الهی است و این استحقاق را دارد ذات اقدس الهی این معارف را به علم شهودی به او القا می‌کند و تعلیم می‌دهد، او هم یاد می‌گیرد؛ آن اسمایی که «مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» که عبری و عربی نیست، مگر لفظ عالم را پر می‌کند؟ مگر مفهومی که در ذهن ماست عالم را پر می‌کند؟ «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»، «أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ یعنی عرش تا فرش را اسمای الهی دارد اداره می‌کند، ما با آن اسما کار داریم. اینکه ائمه (علیهم السلام) فرمودند ما مظاهر اسمای الهی هستیم همین است که اینها تازه می‌شوند مظهر، مفهوم از این مظاهر حکایت می‌کند و لفظ بر آن مفاهیم دلالت می‌کند. قداسی که الفاظ، مفاهیم و مصادیق دارند به برکت آن ظاهرهایی هستند که در این مظاهر ظهور می‌کنند؛ لذا خود ائمه (علیهم السلام) هم با همین دعا دارند عمل می‌کنند و با این دعاها با این کلمات، با این برکات، با این اسما، با این ادعیه - این ادعیه از آنها رسیده است - دارند عمل می‌کنند.

تصریح به تمثیل بودن جریان ملاقات ملائکه با مریم (علیها السلام) و ابراهیم (علیه السلام)

بنابراین اگر کل این صحنه در همین زمین اتفاق افتاده است، هیچ چاره جز این نیست که انسان به «تمثیل» حمل کند و در «تمثیل» گاهی تصریح می‌شود؛ نظیر جریان حضرت مریم که «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»؛ او مأموریت و ابلاغی دارد، آنجا که فرشته‌ها می‌آیند و برای مریم (سلام الله علیها) غذا می‌آورند که زکریا (علیه السلام) «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛ فرشته‌ها غذا را با تکریم و اجلال می‌آورند، يك وقت فرشته‌ها مأمور هستند که عیسی را به مریم (سلام الله علیها) بدهند که دیگر

۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۷۴.

۲. مصباح الشریعه، ص ۱۶.

سخن از سلام و اجلال و تکریم و مانند آن نیست؛ نظیر فرشته‌هایی که بر ابراهیم (سلام الله علیه) وارد شدند، گفت: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ﴾^۱ فرمود من چگونه مادر بشوم در حالی که ﴿لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾^۲ همین که گفت، او مادر شد. این تمثلات است که ارتباط خارجی پیدا می‌کنند، اگر موجودی مجرد محض باشد، تمثلات در او اثری ندارد تا وجود خارجی داشته باشد، اما اگر در حدّ نفس باشد «تمثل» اثر دارد.

مخالف ظاهر آیه نبودن حمل قصّه آدم (علیه السلام) بر تمثیل

پرسش: ما از شما آموختیم که نص بر ظاهر مقدم است؛ این جا می‌فرمایید تصریح است، اما آن جا لسان حضرت داود حضرت ابراهیم با ظاهر آیه نمی‌سازد؟

پاسخ: بله «قال» همین‌طور است. این کلمه ﴿قال﴾ را وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه معنا کرده فرمود: «أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِبَدَاءٍ يُسْمَعُ»^۳ این‌طور نیست که خدا حرف بزند، خدا کار انجام می‌دهد و ما از آن کار لفظ می‌فهمیم. این تصریح بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است که فرمود: «أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِبَدَاءٍ يُسْمَعُ»؛ فرمود آهنگ نیست، چیزی به چیزی بخورد و صدا ایجاد کند از آن قبیل هم نیست، این ﴿قال﴾ از آن قبیل است مثل «قال» ای که خدای سبحان به آسمان و زمین می‌گوید و «قال» ای که آسمان و زمین به خدا می‌گویند ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۴ که آسمان این‌طور گفت، زمین این‌طور گفت. این همه اقوالی که خدای سبحان به آسمان و زمین و در و دیوار اسناد داده، ما بگوییم این حتماً فارسی بود یا عربی بود! فرمود آسمان و زمین بیاید! گفتند چشم ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ اینها را که نمی‌شود ما بگوییم نص است در «قول» یعنی حرف زدند؛ آسمان حرف آن‌طور دیگر

۱. سوره بقره، آیات ۱۷ - ۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۴. سوره فصلت، آیه ۱۱.

است، تسبیح آن هم طور دیگر است. همه اینها در صحنه زمین اتفاق افتاده و این نشان می‌دهد که حالتی برای وجود مبارك حضرت آدم اتفاق افتاد که در آن حالت، این امور پیدا شد و بعد از آن حالت که درآمدند فرمودند از این به بعد دیگر جریان شریعت است و احکام است و مانند آن؛ معنایش این نیست که ابلیس مقامی دارد. گاهی انسان در عالم رؤیا ابلیس را به صورت يك مار می‌بیند، برای ابلیس این حالت پیش نیامد تا اینکه گفته شود ابلیس مقامی ندارد، برای حضرت آدم این مقام پیش آمد که ابلیس با او این کار را کرد، وسوسه کرد فتنه کرد و مانند آن. اینها مقاماتی است برای خود حضرت آدم، تعلیم اسما در آن حالت بود و معلم فرشته‌ها بودن هم در آن حالت بود؛ نه اینکه حضرت آدم در «ملاً اعلی» رفته و آنجا مدرسه ساختند و برای ملائکه تدریس کردند، اینها که نبود؛ در همان لحظه این حالت‌ها اتفاق افتاد که بعد وجود مبارك حضرت آدم متوجه شد.

مطرح نبودن شریعت در زمان آزمون آدم (علیه السلام) دال بر تمثّل

این نظام دوستی دارد، دشمنی دارد که دوست آن به نام فرشته است و دشمنش به نام شیطان است و باید مواظب بود. آنجا در آن لحظه سخن از جهنم نبود، بعد وقتی حالت عادی شد و مسئله شریعت مطرح شد شیطان گفت من ﴿لَأَمْنِيَهُمْ﴾^۱، ﴿لَأَزِيْنَّ لَهُمْ﴾^۲، ﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ﴾^۳ و مانند اینهاست، اینها را که گفت و همچنین ﴿لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾^۴ از این به بعد خدا فرمود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۵ وگرنه در آن عالم که سخن از تهدید به جهنم نبود، «حقّی یقال» آنجا که شریعت نبود؛ بله، آنجا که شریعت نبود تهدید به جهنم هم نبود، آنجا فقط يك سؤال و جواب بود که چرا سجده نکردی؟ ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾، اما دیگر ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ بعدها اتفاق افتاده است؛ بعد از اینکه گفت: ﴿لَأَمْرُهُمْ﴾، ﴿لَأَمْنِيَهُمْ﴾، ﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ﴾، ﴿لَأَزِيْنَّ لَهُمْ﴾، ﴿لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ﴾، فرمود این کار را کردی؟ ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾، بعد از اینکه

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۲. سوره حجر، آیه ۳۹.

۳. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۴. سوره اسراء، آیه ۶۹.

۵. سوره ص، آیه ۸۵.

حضرت آدم از آن حالت بیرون آمد و حالت شریعت و وحی و نبوت و دستور بهشت و جهنم و مانند آن تنظیم شده است، آن گاه وعده و وعید هم در کنار آن هست؛ این یکی از وجوهی است که می تواند قصه حضرت آدم را حل کند، «تمثّل» حضرت مریم را حل کند، جریان حضرت داود را حل کند، قصه حضرت ابراهیم را حل کند، البته وجوه دیگری هم از اول تا آخر تفسیر هست که ملاحظه فرمودید؛ می گویند يك قصه ظاهری بود حضرت در «سراندیب» پیاده شد، این اقوال همیشه بود و همیشه هست.

مثال متّصل بودن رؤیاهای انسان

پرسش: تمثّل در عالم مثال منفصل هست؟

پاسخ: البته انبیای الهی چون به خارج وصل هستند، دائماً به مثال منفصل مرتبط می باشند؛ اما ماها نه. غرض این است که در عالم مثال اگر موجودی در حدّ نفس باشد تمثّلات آن در بدن هم اثر می گذارد، گاهی انسان در عالم رؤیا يك رؤیای خیلی شیرین و خوبی می بیند که از شدّت نشاط و خنده بیدار می شود، طوری که خنده او را دیگران می شنوند و گاهی هم وحشت زده، عرق ریز بیدار می شود و گاهی هم در حالت احتلام بیدار می شود که این تأثیر احتلام، از آن مثال متّصل در بدن است. انسان که موجود مجرد عقلی محض نیست که تمثّلات او با بدن رابطه نداشته باشد، نفس در برابر عقل است.

علت ناقصی ردّ بر روایات دال بر عصیان فرشته

فرشته ها چند قسم هستند، آنها را که در خطبه اول نهج البلاغه وجود مبارك حضرت امیر نام می برد، آنها کسانی هستند که اهل خواب نیستند، اهل غفلت نیستند، خواب و غذای آنها یاد و نام خداست، آنها کسانی می باشند که اهل عصیان و مانند آن نیستند، اما فرشته چند قسم است؟ «ملائكة الأرض» چه کاره هستند؟ «ملائكة البحر»، «ملائكة القطع» و «ملائكة المطر» ما دلیلی بر حصر اینها نداریم، دلیلی بر اجناس و اصناف اینها نداریم؛ آن مقدار

دلیلی که هست، این است که ملائکه‌ای که حاملان وحی الهی، مدبرّات الهی و ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾^۱ هستند، اینها بله معصوم می‌باشند و آن‌جا هم که سخن از اطاعت است، اطاعت تکوینی است نه اطاعت تشریعی. در جایی از قرآن هم نیامده ما فرشته‌ها را برای عبادت خلق کردیم، فقط جن و انس را دارد که برای عبادت خلق کردیم. بنابراین چون ما هیچ دلیلی بر انحصار ملائکه در این اصناف معهود نداریم، اگر دلیل و روایتی آمده که فلان فرشته معصیت کرده و سند آن هم درست بود و این فرشته جزء حاملان عرش نبود، جزء مدبرّات امر نبود، جزء حاملان وحی نبود آدم دلیلی ندارد که این خبر را طرد کند.

پرسش: اگر آن‌جا بر اطاعت تکلیف شد، خطا معنا ندارد.

پاسخ: بله خطا هم ندارد، اما این‌جا که دارند خطا می‌کنند از آن‌جا نیست، آن‌جا دارد ﴿مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ﴾، ما هیچ دلیلی نداریم که فرشتگان آن عالم دارند خطا می‌کنند؛ حالا اگر روایتی در دعای روز سوم شعبان آمده و «فُطْرَسِ»^۲ بود که اسم فرشته‌ای در آن نیست و ما نمی‌دانیم این چه کاره است؛ چه فرشته‌ای است؟ در کدام نشئه است و کارش چیست؟ فوراً می‌گوییم این روایت باطل است یا مثلاً چنین و چنان. اگر روایتی صحیح بود، چون ما دلیلی بر حصر فرشته‌ها در این انواع و اصناف نداریم و ثابت نشد که این فرشته از چه سنخ فرشته‌ای است که مربوط به مدبرّات کلّ عالم است، از فرشته‌هایی است که مربوط به وحی است و مانند آن، اگر يك روایت سند آن معتبر بود، ما چه دلیلی بر ردّ آن داریم؟ بله، اگر روایتی مربوط به فرشته‌های وحی، بهشت و مانند آن بود، آن حتماً باید توجیه شود؛ نظیر کاری که مرحوم سیّد مرتضی (رضوان الله علیه) در آن کتاب شریفشان به عنوان تنزیه/الأنبياء مرقوم فرمودند که اگر روایتی ظاهرش این است که ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^۳ آیه‌ای یا روایتی عصیان را به معصومی اسناد داد، البته باید توجیه شود.

۱. سوره تکویر، آیه ۲۱.

۲. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۸۲۷؛ «اللَّهُمَّ وَهَبْ لَنَا فِي هَذَا الْيَوْمِ خَيْرَ مُوَهِّبَةٍ وَأَجِمْحْ لَنَا فِيهِ كُلَّ طَلَبَةٍ كَمَا وَهَبْتَ الْحُسَيْنَ لِمُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَعَازَ فُطْرُسَ بِمَهْدِهِ فَتَخُنْ عَائِذُونَ بِقَبْرِهِ...».

۳. سوره طه، آیه ۱۲۱.

پرسش: مثال منفصل صعودی بوده یا نزولی؟

پاسخ: انسان هر مثالی دارد مثال صعودی است، مثال منفصل نزولی آن است که از بالا می‌آید و اینها آمدند به زمین و الآن هم در زمین هستند، همه مراحل را طی کردند که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورُ نَبِيِّنَا»^۴ است و حالا آمدند زمین، از این به بعد هر چه انسان بالا می‌رود مثال منفصل است.

پرسش: حضرت آدم تازه به زمین آمده، شریعتی نیامده تا صعود داشته باشد؟

پاسخ: در صعود که لازم نیست شریعت باشد، اصعاد تکوینی، فیض تکوینی، لطف تکوینی همه اینها در ناحیه ذات اقدس الهی هست، ترسیم آن از ناحیه خداست، ترتیب خارجی آن به وسیله انسان است. اصل راهنمایی به وسیله ذات اقدس الهی است، پیمودن این راه به وسیله انسان کامل است و گرنه آن راهنمایی باید بشود که از کجا شروع کند و به کجا ختم شود. این چند آیه‌ای که از آیه ۳۰ شروع می‌شود تا آیه ۳۸ و ۳۹ مربوط به همین زمین است و کلاً در زمین اتفاق افتاده است.

تشریح تمثّل در جریان داود(علیه السلام) و معنای توبه او

مطلبی که مربوط به مسئله حضرت داود(سلام الله علیه) بود، این بود که وقتی فرشته‌ها آمدند وجود مبارك داود فهمید که این آزمون الهی است که در همان لحظه فوراً سجده کرد و توبه کرد و خدای سبحان هم توبه او را پذیرفت. توبه به معنای اینکه اگر عنایت الهی نباشد ما در قصوریم، و گرنه گناهی در کار نبود؛ آن دو فرشته‌ای که گفتند: ﴿بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾^۵ «تمثّل» بود، چون فرشته که «بغی» و محاصمه‌ای ندارد؛ اینکه گفتند: ﴿بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ بعضی از ما نسبت به بعضی ستم روا داشتند، این سخنی بود که در عالم مثال وجود مبارك حضرت داود از آنها شنیده و گرنه سؤالی در کار نبود ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ﴾^۶ که بعد

۴. رک: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸؛ «أَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورُ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) ... خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)».

۵. سوره ص، آیه ۲۲.

۶. سوره ص، آیه ۲۳.

فرمود: ﴿لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ﴾^۷ او گفت: ﴿بَعْنَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾ «بَعْنَى» در کار نبود و همه اینها می‌تواند به صورت تمثیل باشد. اینکه مرحوم شیخ مفید (رضوان الله علیه)^۸ نقل کردند که بسیاری از مفسران بر آن هستند که این دو نفر فرشته بودند این می‌تواند يك راه خوبی باشد.

مقصود از «حق» در آیه ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾

مطلب بعدی در جریان آفرینش عالم است که خدای سبحان می‌فرماید این عالم نظمی دارد؛ ما این عالم را - گاهی به صورت قضیه سالبه فرمود - بازیگرانه خلق نکردیم يك، ما عالم را به عنوان موجود باطل نیافریدیم دو، اینها قضایای سالبه بود و به صورت قضیه موجبه هم بیان فرمود که ما عالم را به حق خلق کردیم سه، اینکه می‌گویند حق «مخلوق به» که در بعضی از علوم و در بعضی از کتاب‌ها خیلی رایج است این است. آن حق محض که احدی به آن دسترسی ندارد ذات اقدس الهی است که عالم با مصالح حق خلق شده است، اینکه فرمود: ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾^۹؛ مثل اینکه مهندس بگوید من این بنا را با آهن و سیمان ساختم؛ یعنی مصالح ساختمانی این دیوار آهن و سیمان است. وقتی خدا می‌فرماید من عالم را به حق خلق کردم؛ یعنی مصالح ساختمانی عالم حقیقت است؛ سیمان آن حقیقت است، سنگ آن حقیقت است، شمس و قمرش حقیقت است. این کلمه ﴿بِالْحَقِّ﴾ حق «مخلوق به» در بعضی از کتاب‌ها و در بعضی از علوم هست^{۱۰} همین آیه است و از همین جا گرفته شده که عالم به حق خلق شده است و می‌گویند حق «مخلوق به» این حق «مخلوق به» است که «داخل فی الخلق لا بالممازجة».

۷. سوره ص، آیه ۲۴.

۸. الفصول المختاره، ص ۱۰۲.

۹. سوره عنکبوت، آیه ۴۴؛ سوره جاثیه، آیه ۲۲.

۱۰. اسرار الحکم، ص ۱۹۱.

فرق «حق» در آیه با «حق» بسیط محض و عدم دسترس انبیا به آن

اما آن حَقّی که اُحدی حتی انبیا و اولیا به آن دسترسی ندارد؛ آن بسیط محض است يك، به هیچ وجه جزء ندارد محال است؛ یعنی نامتناهی است. اینکه سیدناالاستاد امام فرمود هیچ پیغمبری، هیچ امامی، هیچ رسولی، هیچ معصومی، هیچ فرشته‌ای «الله» را «بما هو الله» نمی‌شناسد، برای همین است. از ما هم دلیل خواستند ما هم برهان قاطع اقامه می‌کنیم که خدایی هست؛ اما اینها که الفاظ است، اینها که مفاهیم است، به عنوان برهان صدیقین یا براهین دیگر همه اینها مفاهیمی است در ذهن حکیم و متکلم که این مفاهیم، خارجی دارد ما با مفهوم و ذهن کار داریم، هر چه هم بگوییم ما با مفهوم کار نداریم و ما با خارج کار داریم، این خارج یک «خاء» است و «الف» است و «راء» است و «جیم» که ما می‌گوییم خارج يك، تصور می‌کنیم دو، این خارج، خارج به حمل اولی است و ذهن به حمل شایع است سه. ما که مرتب می‌گوییم با خارج کار داریم، مثل آن کودکی است که سیب را در آینه می‌بیند و خیال می‌کند در آینه خبری هست و مرتب به طرف آینه می‌رود، در حالی که آینه بیرون را نشان می‌دهد و دسترسی هم به بیرون ندارد، آنکه بیرون است بسیط است يك؛ یعنی به هیچ وجه جزء ندارد و نامتناهی است دو، اگر بسیط است و نامتناهی است یا همه یا هیچ؛ همه مستحیل است، پس هیچ و ما فقط با این مفاهیم سر و کار داریم.

عدم دسترس انسان به کنه ذات و صفات ذات باری تعالی

مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در توحید نقل می‌کند که راوی به حضرت عرض می‌کند اگر این است ما دسترسی به خارج نداریم؛ فرمود بله، اگر این را از ما نخواهند «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعًا»،^{۱۱} شما چه چیزی می‌خواهید؟ می‌خواهید به «الله» برسید؟ اینکه شدنی نیست. این فصل اول منطقه ممنوعه است، فصل دوم که «اکتناه» صفات ذات است آن هم منطقه ممنوعه است این بیان نورانی حضرت امیر که در اول شناخت عرفانی است همین است که فرمود بالا بروید دستت به خدا نمی‌رسد، پایین بروید دستت به خدا نمی‌رسد «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا

۱۱. التوحید (صدوق)، ص ۲۴۵.

يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ»^{۱۲} اوج بگیری، حکیمانه پرواز کنی و خیلی بالا بروی دستت نمی‌رسد، شاهدانه و عارفانه در درون دریای دل فرو بروی به او نمی‌رسی، کجا می‌خواهی بروی؟! «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ» این کسی است که خودش می‌خواست برود و دید دسترسی به آن نیست «لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ» که حکما در آن هستند، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ غَوَّاصَانِ عَرَفَانِي که عرفا دارند؛ بالا بروی نمی‌رسی و پایین هم بروی نمی‌رسی. حکیم می‌خواهد بلندپروازی کند مفهوم را بیابد، عارف می‌خواهد شناور باشد و شنا کند و غَوَّاصِي کند و از درون دل بر اساس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۱۳} پیدا کند او هم نمی‌رسد.

فصل دوم که صفات ذات است که عین ذات است به آن هم دسترسی نیست، تمام بحث‌ها و گفتارها و مانند آن بر اساس «وجه‌الله» است و ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۴} است که فیض اوست که «هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد، دل برد و نهان شد»^{۱۵} این است، اگر گفتند: «يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد»^{۱۶} این است؛ این حق «مخلوق به» در همین آیات است که فرمود ما آسمان و زمین را با حق خلق کردیم و این حق «مخلوق به» فعل خداست، اگر گفتند «داخلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَازَجَةِ»^{۱۷} یعنی این حق داخل در خلق است «لا بِالْمَازَجَةِ». مثال‌هایی که قبلاً ذکر می‌شد مثل این بود: يك وقت است کسی يك كيلو پشم یا نخ کاموا دارد و بلوز یا ژاکت می‌بافد، نقش و نگاری روی این چهره بلوز می‌زند، این نقش بیگانه است؛ خدای سبحان می‌فرماید ما بیگانه‌ای در عالم نداریم، اما اگر بافنده‌ای و يك نساج ماهری از همین يك بسته نخ کاموا، يك جا را آستین درست می‌کند، يك جا را یقه درست می‌کند، يك جا را جلوی لباس درست می‌کند، يك جا را پشت لباس درست می‌کند، يك جا را گُل و بوته و بلبل درست می‌کند، اگر گفتید این یقه است درست است، اگر گفتید کامواست درست است، اگر گفتید

۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۱۳ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۱۴. سوره نور، آیه ۳۵.

۱۵. منسوب به مولوی؛ «هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد، دل برد و نهان شد *** هر دم به لباس دگر آن یار برآمد، گه پیر و جوان شد».

۱۶. دیوان حافظ، غزل ۱۱۱؛ «این همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد».

۱۷. اسرار الحکم، ص ۸۲.

کامواست که به صورت یقه درآمده درست است، اگر گفتید کامواست که به صورت گل و بلبل درآمده درست است، اگر گفتید هر چه شما در عالم می‌بینید «وَجْه» اوست این درست است، اگر گفتید که «يَك فروع رخ ساقی است که در جام افتاد» درست است، اما باید بدانیم ما در «منطقة الفراغ» بحث می‌کنیم و آن دو منطقه کلاً ممنوع است اُحدی به آن جا راه ندارد؛ هم مقام ذات، هم مقام کُنه صفات و اگر گفته می‌شود که خدا چنین و چنان است و موضوع و محمول باید مَتحَد باشند - این اسمای نورانی «جوشن کبیر»^۱ که راه‌گشاست و باید خوانده شود - شما در در هزار اسم یا هزار و يك اسم، هزار قضیه دارید يك، در تمام قضایا موضوع الله است دو، در همه یا بسیاری از اینها ضمیر فصل هم هست سه، می‌گویید «الله هو رازق»، «الله» «رازق» است؟ «رزق» گاهی هست و گاهی نیست، این چه قضیه‌ای است که موضوع و محمول با هم مَتحَد هستند و محمول گاهی هست و گاهی هم نیست؟ سرّش آن است که موضوع و محمول مَتحَد هستند يك، تعیین محور اتحاد موضوع و محمول به دست محمول قضیه است نه موضوع دو، اگر محور را محمول تعیین می‌کند؛ یعنی «الله» در مقام ذات نه، «الله» در مقام صفات ذات نه، «الله» در مقام فعل «رازق» است و این فعل گاهی هست و گاهی نیست. شما سه قضیه دارید می‌گویید «زیدُ هو ناطق» این قضیه‌ای است که موضوع زید است، محمول ناطق است و ضمیر فصل هم به زید برمی‌گردد؛ قضیه دوم این است که «زیدُ هو عالم» این «هو» هم به «زید» برمی‌گردد، قضیه سوم این است که «زیدُ هو قائم» این «هو» هم به «زید» برمی‌گردد. سه قضیه دارید موضوع و محمول هم مَتحَد هستند، اما تعیین محور اتحاد موضوع و محمول به دست موضوع قضیه نیست، به دست ضمیر فصل نیست، به دست محمول قضیه است. وقتی گفتیم «زیدُ هو ناطق»، چون ناطق برای ذات است؛ یعنی مدار اتحاد ذات است و وقتی گفتیم «زیدُ هو عالم»، چون عالم وصف است؛ یعنی محور اتحاد وصف است و وقتی گفتیم «زیدُ هو قائم»، چون قیام، فعل است، فریاد این محمول این است که اتحاد نه در مقام ذات است، نه در مقام وصف، بلکه در مقام فعل است، این هم «داخلُ فی الأشياء» را مشخص

می‌کند، هم «جوشن کبیر» را معین می‌کند، هم «منطقة الفراغ» را تبیین می‌کند و هم آن دو منطقه ممنوعه را تعیین می‌کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»